

«مقاله‌ی پژوهشی»

پارادوکس سامان سیاسی و دموکراسی سیاسی در دوره دوم پهلوی

دکتر سعید حاجی ناصری^۱

علی محمدی مصیری^{۲*}

چکیده

هدف: جوهره سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی، بر چگونگی نظم یافتن روابط نابرابر قدرت، میان حاکمان و فرمانبران استوار است. این دقیقاً همان چیزی است که ضرورت وجودی نظم سیاسی و استمرار یا اسقاط آن را توجیه می‌کند. از این رو، پژوهش حاضر، رابطه منفی و پارادوکسیکال میان دو مفهوم «دموکراسی» و «نظم سیاسی» را مهم‌ترین علت ناتوانی رژیم پهلوی دوم در بازتولید «نظم سیاسی مشروع» و شکل‌گیری انقلاب اسلامی می‌داند و درصدد پاسخگویی به این سؤال است که چرا علا رغم وجود نهادهای قانونی دموکراتیک در دوره پهلوی دوم، ثبات سیاسی دولت از مشروعیت برخوردار نبوده است؟

روش‌شناسی: پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق، کیفی و با رویکرد نهادگرایی تاریخی بررسی شده و داده‌ها از طریق روش کتابخانه‌ای - اسنادی گردآوری و تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از چهارچوب نظری تامس نیگل تحت عنوان «تعارض منافع شخصی با منافع غیرشخصی» در سطح سیاسی انجام شده است.

یافته‌ها: صورت‌بندی روابط نابرابر قدرت در رژیم پهلوی دوم، از سال ۱۳۳۲ به بعد ماهیت دوگانه و متناقضی به خود گرفت؛ به گونه‌ای که تعارض میان منافع شخصی (منافع شخصی شاه) و منافع غیرشخصی (نهادهای سیاسی جمعی - عقلانی) اساسی‌ترین عاملی بود که سبب شد مناسبات قدرت در دوره دوم پهلوی به سمت قدرت نامشروع میل کند. **نتیجه‌گیری:** تمایل دولت به شخصی کردن قدرت از رهگذر تعارض با نهادهای قانونی - جمعی باعث تضعیف ثبات دموکراتیک و به تبع آن اقتدارگرایی مبتنی بر سامان سیاسی نامشروع و ناپایدار شده است. به گونه‌ای که رژیم پهلوی دوم را می‌توان در قالب مفهومی «دولت شکننده‌ای» تعریف و تحلیل نمود که هم محصول تعارض منافع موردنظر تامس نیگل و هم تشدیدکننده تعارض بین منافع شخصی و منافع جمعی در سطح سیاسی است.

کلید واژه‌ها: سامان سیاسی، دموکراسی سیاسی، مشروعیت سیاسی، نهادهای سیاسی، پهلوی دوم

Email: s.hajinaseri@ut.ac.ir

۱- استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران،

Email: a.mohamadi7171@gmail.com

۲- دانشجوی مقطع دکتری، علوم سیاسی،

جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه تهران،

مقدمه

صورت‌بندی نظم سیاسی مشروع مستلزم توانایی، صلاحیت، شایستگی و به عبارتی ساده حق فرمان دادن است. فرمانروایان بر مبنای چنین حقی از طریق تخصیص آمرانه ارزش‌ها (تعریف ایستون) یا انحصار به‌کارگیری زور مشروع (تعریف وبر) به ایجاد و حفظ نظم سیاسی می‌پردازند. اینکه چرا و چگونه فرمانبرداران، حق فرمان دادن را به فرمانروایان واگذار می‌کنند، نقطه تلاقی مناسبات نابرابر قدرت میان فرمانروایان، فرمانبرداران و فرمان دادن را شکل می‌دهد. این دقیقاً همان چیزی است که ضرورت وجودی نظم سیاسی و استمرار یا اسقاط آن را توجیه می‌کند. البته که منابع مشروعیت و حق فرمان دادن از سنت، قدرت کاربزماتیک، قانون، کارآمدی تا غلبه می‌تواند گسترده باشد و در طی زمان تغییر نماید و زمینه‌ساز تغییر رژیم گردد. بنابراین، مشروعیت و اقتدار، هرگز امری دائمی، قائم‌به‌ذات و موجه نیست بلکه درگذر زمان بنا به تغییرآگاهی‌ها و انتظارات جامعه ممکن است دچار تغییر و تحول گردد؛ به‌گونه‌ای که بازتولید مشروعیت مستلزم مراجعه مداوم به منابع جامعه است. هرچند ممکن است یک نظام سیاسی بتواند سامان خود را برای مدت کوتاهی از طریق زور و سرکوب حفظ نماید.

بر این مبنای، در وضعیتی که مناسبات قدرت به سمت قدرت نامشروع میل کند و نظم سیاسی قابلیت بازتولید خود را از دست بدهد، بحران مشروعیت^۱ آغاز می‌گردد. آشکار شدن نشانه‌های بحران مشروعیت ضرورت بازسازی نظم مسلط و جایگزینی نظم جدید را پیش خواهد کشید. با این همه بی‌ثبات‌کننده‌ترین شکل بحران مشروعیت که تمایل به جایگزینی نظم مستقر با یک نظم بدیل را تقویت می‌کند، زمانی اتفاق خواهد افتاد که مبانی فکری و ارزشی مشروعیت دهنده به مناسبات نابرابر قدرت در معرض تردید قرار بگیرد (نوروزی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۵). بر این اساس، مناسبات قدرت در دوره دوم رژیم پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علاوه بر وجود نهادهای دموکراتیک به سمت نظامی مبتنی بر اقتدارگرایی^۲ نامشروع سوق پیدا کرد و به تبع آن رژیم پهلوی قابلیت باز تولید نظم سیاسی را از دست داد و زمینه‌ساز شکل‌گیری انقلاب اسلامی گردید. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی کوششی بود برای تأسیس نوعی نظم مشروع که بتواند بر تناقضات بنیادین وضعیت وجودی انسان، تعارض منافع شخصی (آزادی) و منافع غیرشخصی (اقتدار) فائق آید و همچنین بتواند کالای «نظم سیاسی»^۳ را برای تداوم زیست اجتماعی مسالمت‌آمیز فارغ از وحشت عمومی تضمین نماید.

-
1. Crisis of legitimacy
 2. Authoritarianism
 3. Political Order

بدین ترتیب، پژوهش حاضر، رابطه منفی و پارادوکسیکال میان دو مفهوم «دموکراسی» و «نظم سیاسی» را مهم‌ترین علت ناتوانی رژیم پهلوی دوم در بازتولید «نظم سیاسی مشروع» و شکل‌گیری انقلاب اسلامی می‌داند و درصدد پاسخگویی به این سؤال است که چرا علا رغم وجود نهادهای قانونی دموکراتیک در دوره پهلوی دوم، ثبات سیاسی دولت از مشروعیت برخوردار نبوده است؟ فرضیه پژوهش مبتنی بر این پاسخ است که تمایل دولت به شخصی کردن قدرت از رهگذر تعارض با نهادهای قانونی - جمعی باعث تضعیف ثبات دموکراتیک و به تبع آن اقتدارگرایی مبتنی بر سامان سیاسی نامشروع و ناپایدار شده است.

چهارچوب نظری و مفهومی پژوهش

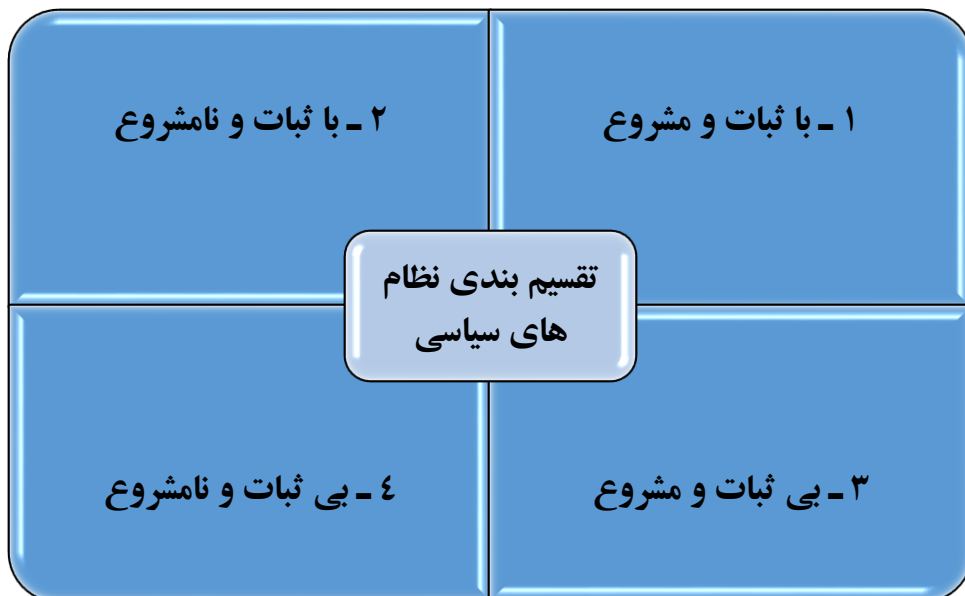
تامس نیگل¹ در کتاب «برابری و جانبداری»، ریشه بی‌ثباتی سیاسی را در تعارض بین منافع و ارزش‌های شخصی افراد و منافع و ارزش‌های غیرشخصی می‌داند. نیگل بر این امر تأکید دارد که در یک جامعه، آن نظام سیاسی از مشروعیت برخوردار است که بتواند تعادل و توازن بین منافع شخصی افراد و منافع غیرشخصی و جمعی آنان برقرار نماید. نیگل پرسش اصلی فلسفه‌ی سیاسی قرن بیستم را این‌گونه تقریر می‌کند: شهروندان که منافع و ارزش‌های متعارض آن‌ها را به تعارض بالقوه می‌کشاند، چگونه می‌توانند در جهانی مشترک و به‌صورت مسالمت‌آمیز زندگی را سپری کنند؟ بر این اساس می‌توان گفت که علت تعارض دو چیز است: منافع و ارزش‌ها (نیگل، ۱۳۹۹: ۳۵). درواقع، نیگل درصدد پرورش نظریه‌ای است که بتوان از طریق آن تعارض منافع و ارزش‌های شخصی و غیرشخصی را تا حد قابل قبولی حل‌وفصل کرد.

به عقیده نیگل هر نظریه سیاسی باید دو کارکرد داشته باشد: الف - کارکرد آرمانی ب - کارکرد اقتناعی. کارکرد آرمانی نظریه سیاسی، چشم‌انداز غیرشخصی را متصور می‌شود و به دنبال آن است که به تک‌تک انسان‌ها نشان بدهد که باید بخواهند زیر چتر این آرمان زندگی کنند. از چشم‌انداز اهداف غیرشخصی، آرمان و اهداف نظریه سیاسی به‌دست می‌آید و این اهداف و آرمان می‌خواهند نشان دهند که نظریه بهره‌ای از صدق و حقیقت دارد. کارکرد اقتناعی نظریه سیاسی، چشم‌انداز شخصی را به تصویر می‌کشد و به دنبال این است که نشان دهد یک نظریه سیاسی با توجه به انگیزه‌های موجود و بالفعل انسان‌ها چقدر عملی و وقوع پذیر می‌آید؛ از چشم‌انداز شخصی انگیزه‌ها، منافع و تعلقات فردی حاصل می‌آید. درواقع اقتناع همان دلیل روان‌شناختی و انگیزشی در نظریه سیاسی است (نیگل، ۱۳۹۹، ۵۰). بدین ترتیب، آن

1. Thomas Nagel

نظام سیاسی می‌تواند سامان و ثبات سیاسی خود را حفظ نماید که دو چشم‌انداز غیرشخصی با کارکرد آرمانی و چشم‌انداز شخصی با کارکرد اقتناعی را در آن جامعه نهادینه کرده باشد. نیگل در نظریه سیاسی خود به دنبال تلفیق دوگانگی چشم‌اندازها و به تبع آن دستیابی به مسئله مهم مشروعیت است. کشف شرایط مشروعیت یافتن راهی است برای توجیه نظام سیاسی برای هر آنکه ملزم است زیر چتر آن نظام زندگی کند. پس در این صورت با دو حالت مواجه هستیم؛ ۱ - اگر توجیه موفق باشد، آدمی دلیلی برای شکوه و شکایت علیه آن نظام را نخواهد داشت، حتی اگر نظامی را تصور کند که در آن منافعش بهتر برآورده می‌شود ۲ - اگر توجیه ناموفق باشد، آدمی دلیلی برای شکوه و شکایت علیه آن نظام را خواهد داشت، حتی اگر دست یافتن به نظامی که در آن منافعش را بهتر برآورده می‌کند، بسیار دشوار باشد (نیگل، ۱۳۹۹: ۸۷).

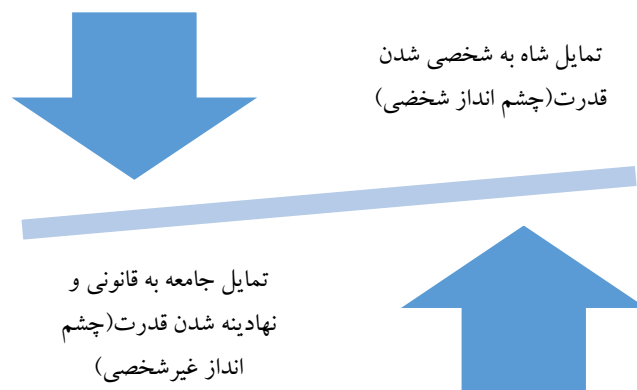
براین مبنا، تامس نیگل بر اساس دو کارکرد نظریه سیاسی؛ یعنی چشم‌انداز غیرشخصی و چشم‌انداز شخصی نظام‌های سیاسی را به چهار دسته مطابق شکل ذیل تقسیم‌بندی می‌کند؛



شکل (۱): تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی از تامس نیگل (برگرفته از کتاب جانبداری و برابری)

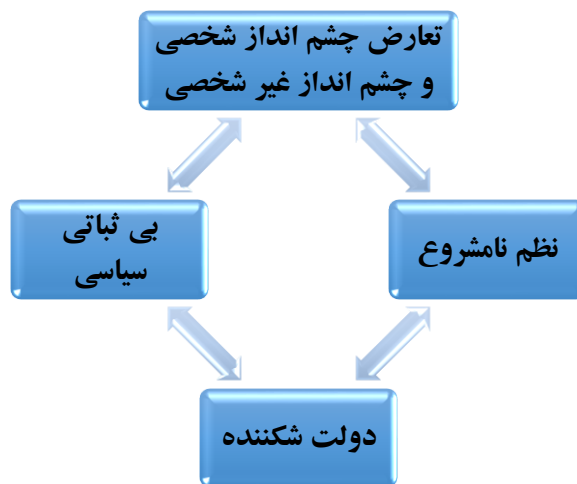
پس نظامی مشروع خواهد بود که این دو اصل عام بی‌طرفی و جانبداری معقول را به‌گونه‌ای باهم جمع کند که اولاً هیچ‌کس نتواند ایراد بگیرد که نیازش برآورده نشده است؛ یعنی بی‌طرفی یا ادله فارغ از فاعل نادیده گرفته شده است ثانیاً هیچ‌کس نتواند ایراد بگیرد که مطالباتی از او توقع می‌رود که زیاد از حد و طاقت فرساست. یعنی جانبداری معقول او یا ادله وابسته به فاعل نادیده گرفته شده است. بدین ترتیب، مشروعیت سیاسی دو نوع است: ۱ - توازن قوا که از چشم‌انداز شخصی و نفع شخصی پدید می‌آید؛ ۲ - پذیرفتنی بودن برای همگان که از چشم‌انداز غیرشخصی و نفع غیرشخصی حاصل می‌آید. نوع اول مشروعیت به انگیزه‌های شخصی افراد بستگی دارد. این راه‌حل برنده و بازنده دارد و افراد دارای قدرت بیشتر یا همان برندگان راه‌حل خودشان را بر افراد دارای قدرت کم‌تر تحمیل می‌کنند. نوع دوم مشروعیت به انگیزه‌های غیرشخصی افراد بستگی دارد. این راه‌حل به دنبال آن است که تا حد امکان بازنده‌ای وجود نداشته باشد یا اگر بازنده‌ای دارد، دلیلی برای قبول نتیجه داشته باشد (نیگل، ۱۳۹۹: ۶۱ - ۶۳).

در پژوهش حاضر، نظریه تامس نیگل در سطح سیاسی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. بدین نحو که، منافع شخصی، معادل تمایل نظام سیاسی به شخصی شدن قدرت و منافع غیرشخصی معادل نهادهای سیاسی قانونمند یا نهادهای قانونی - عقلانی (مشروعیت عقلانی در اندیشه وبر) در نظر گرفته می‌شود. درواقع، تعارض منافع شخصی شاه (چشم‌انداز شخصی شاه) که در جامعه ایرانی معادل دولت به کار می‌رود در مقابل نهادهای جمعی و قانونی (چشم‌انداز غیرشخصی) نظیر قانون اساسی، مجلس و احزاب معادل‌سازی می‌شود.



شکل (۲): تعارض منافع شخصی و منافع غیرشخصی در سطح سیاسی

بنابراین، ایجاد «نظم مشروع»^۱ راه برون‌رفتی است که ما را از تنگنای نسبت پارادوکسیکال آزادی و اقتدار می‌رهاند. نظم مشروع به‌منزله چهارچوب مورد وفاق همگانی و برخوردار از اقبال عمومی با تلفیق دو مقوله قدرت و مقبولیت، ردای مشروعیت بر تن مناسبات نابرابر سلطه پوشانده است. بر این اساس، چنانچه نظمی پایدار پدید آید، نه‌تنها سایه شوم ترس و وحشت از فضای مناسبات انسانی زدوده خواهد شد، بلکه آزادی و مدنیت نیز در تعاملی پویا و سازنده، تعالی می‌یابند. البته بدیهی است که نظم پایدار و وحشت‌زدا همان نظم مشروع می‌باشد (نوروزی و دیگران، ۱۳۸۲: ۴۷ - ۴۸). از طرفی دیگر، نظم نامشروع، تعادل میان اقتدار و آزادی را دستخوش تغییر نموده و به همان تناسب موجب بازگشت ترس و وحشت به درون اجتماع انسانی می‌شود. در چنین وضعی، امکان فعال شدن شکاف‌های اجتماعی افقی و عمودی شدت می‌گیرد و در سایه نبود یک دولت بی‌طرف، ناهماهنگی میان منافع و ارزش‌ها، جامعه سیاسی را به‌سوی تعارض و بی‌ثباتی خواهد برد. درواقع، تعارض میان منافع شخصی حاکم و نهادهای قانونی غیرشخصی از رهگذر افزایش خشونت سیاسی موجب زوال مشروعیت سیاسی به‌تبع آن شکنندگی دولت در مقابل بحران‌ها و چالش‌های داخلی و خارجی می‌گردد.



شکل (۳): ارتباط مفهومی تعارض منافع با مفهوم شکنندگی دولت (یافته‌های پژوهش)

مفهوم «دولت شکننده^۱» از «نظم نامشروع» و خشونت سیاسی^۲ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی مستفاد می‌گردد؛ به یک معنا مفهوم «دولت شکننده» به‌عنوان بهترین صورت‌بندی در چارچوب نمونه ایده آل وبری است. دولت‌های شکننده دارای ساخت‌های ناکارآمدی و فاسدی هستند و حکمرانی در آن‌ها برمبنای اجبار و نه مشروعیت و حاکمیت قانون صورت می‌گیرد در آنجا هیچ‌گونه سازوکار کارآمد برای پاسخگو کردن رهبران به مردم وجود ندارد. وبر در تعریف دولت گفته بود که عبارت است از یک جامعه انسانی است که به‌طور موفقیت‌آمیزی مدعی انحصار استفاده از زور فیزیکی مشروع در یک قلمرو جغرافیایی می‌باشد (بروک و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۵). دولت‌های شکننده دستخوش خشونت هستند و اعمال خشونت منجر به شکنندگی دولت‌ها می‌شود. در این حالت شکنندگی دولت هم عامل و هم نتیجه به‌گراگیری خشونت نامشروع است. درواقع، ناتوانی دولت‌های شکننده در حفظ انحصار و اعمال خشونت و اجبار موردنظر وبر امر بسیار مهمی است. این انحصار به‌طور مستمر تعقیب و به‌چالش کشیده می‌شود و در فرایند به‌چالش کشیده شدن و دفاع از این انحصار، روش‌های خشونت‌آمیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. این خشونت به‌طور مستمر مشروعیت دولت را تضعیف می‌کند. بازیگران هم‌سبزی در دولت‌های شکننده در تحرکات مدام خود موجب تولید خشونت از خشونت می‌شوند. از طرفی دیگر بازیگران خارجی به‌طور مستمر بر کنش متقابل دولت و خشونت کمک کرده‌اند. در این‌گونه موارد دولت به‌جای اینکه منبعی برای امنیت باشد برعکس منبعی برای ناامنی بوده است (بروک و دیگران، ۱۳۹۴: ۷۰).

در دولت‌های شکننده از آنجا که هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت به‌عنوان یک داور بی‌طرف به حل‌وفصل منازعات اجتماعی بپردازد، ناگزیر مردم و گروه‌ها یا سازمان‌های درگیر به اصل خودیاری تأکید می‌کنند و بی‌تردید در این میان توسل به زور و قوای فیزیکی یکی از گزینه‌های اصلی در دسترس است. از سویی دیگر، خود دولت تهدیدی جدی برای بخش بزرگی از مردم کشور به‌شمار می‌آید. در این وضعیت منافع شخصی دولتمردان با منافع جمعی مردم در تضاد قرار می‌گیرد و قانون به امری شخصی و ابزاری تبدیل می‌گردد و اساساً هرج‌ومرج درونی می‌شود (بروک و دیگران، ۱۳۹۴: ۷۶-۷۷).

بدین ترتیب، دولت‌های شکننده از جمله دولت‌هایی هستند که در آن بین منافع شخصی حاکم (تمایل به تمرکز قدرت) و منافع غیرشخصی در قالب نهادهای قانونی جمعی (تمایل به توازن قدرت) تعارض وجود

1 . Fragile Government
2. Political violence

دارد. بر این مبنای دولت‌ها بیش از آنکه منابع مشروعیت خود را از نهادهای قانونی و جمعی (چشم‌انداز غیرشخصی و مشروعیت وبری از نوع قانونی و عقلانی آن) بگیرد، مستظهر به دستگاه خشونت، وابستگی به بازیگران خارجی و سیستم حامی - پیرو هستند و حتی در صورت موفقیت در ایجاد ثبات و نظم، آن نظم نامشروع و ثبات شکننده است. بدین ترتیب، مفهوم دولت شکننده را می‌توان به‌عنوان نوعی از نظام-های سیاسی در نظر گرفت که هم محصول تعارض منافع موردنظر تامس نیگل و هم تشدیدکننده تعارض بین منافع شخصی در سطح سیاسی و منافع جمعی می‌باشد؛ از این نظر از مفهوم دولت شکننده ذیل نظریه تعارض منافع در تحلیل نهایی بهره‌گیری می‌شود.

رژیم‌هایی که منافع خود را در تعارض با نهادهای قانونی - جمعی تعریف و پیگیری می‌کنند و توجه اندکی به مقبولیت خود در میان مردم دارند و در مقابل مردم پاسخگو نیستند و در برابر مخالفان خود از دستگاه خشونت استفاده می‌کنند، گرچه ممکن است برای دهه‌ها دوام بیاورند اما به نظر می‌رسد این‌گونه رژیم‌ها با بحران خودسازمان‌یافته^۱ مواجه خواهند شد؛ بدین معنی که در این رژیم‌ها حتی حادثه‌ای کوچک می‌تواند روندهایی ایجاد نماید که به سقوطی شدید بینجامد. مفهوم بحران خودسازمان‌یافته مبتنی بر این ایده است که سیستم‌های با حداقل ثبات، نیازمند اختلالی کوچک‌اند تا به‌سختی فروپاشند. این سیستم‌ها ممکن است برای مدت‌زمانی طولانی دوام بیاورند اما همواره نسبت به انواع مشخصی از رویدادها که به فروپاشی می‌انجامند آسیب‌پذیرند (فرانچسکو، ۱۳۸۴: ۶۶).

پیشینه پژوهش

با توجه به مطالعاتی که نویسنده در ارتباط با موضوع «پارادوکس سامان سیاسی و دموکراسی سیاسی در جامعه ایرانی» داشته است، این‌چنین به نظر می‌رسد که پژوهش جدا و مستقلی که به بررسی، تحلیل و تبیین این موضوع پرداخته باشد، وجود ندارد. با این‌حال، پژوهش‌هایی مرتبط با این موضوع وجود دارد که به ارتباط بین «سامان سیاسی و توسعه سیاسی»، «سامان سیاسی و نوسازی» و یا به اهمیت «سامان سیاسی» و «دموکراسی سیاسی» به‌طور جداگانه و کلی پرداخته‌اند. بر این مبنای می‌توان پژوهش‌هایی را که در این زمینه انجام شده است، در دودسته کلی قرار داد؛

۱. آثاری که در رابطه با «سامان سیاسی» تألیف شده‌اند؛

جدول شماره (۱): خلاصه آثار چاپ‌شده مرتبط با موضوع مورد بررسی

نویسندگان	سال انتشار	عنوان	نتیجه
احمدی، حمید	۱۳۷۶	ثبات سیاسی، دموکراسی و جامعه مدنی در جوامع ناهمگون (نظریه دموکراسی مبتنی بر اجماع و تجربه لبنان)	مناسب‌ترین روش و ابزار برای ایجاد سامان سیاسی و دموکراسی در جوامع ناهمگون و فرقه‌ای نظیر لبنان «دموکراسی مبتنی بر اجماع» است
سریع القلم، محمود	۱۳۷۸	توسعه سیاسی و ثبات سیاسی	تا زمانی که در فرهنگ سیاسی تحولی جدی صورت نپذیرد و فرهنگ ابدی، قومی و گروهی جای خود را به فرهنگ ملی ندهد، همچنان امیدی به توسعه سیاسی وجود ندارد.
عبدی و ذوالفقاری	۱۳۹۲	رابطه اجرای صحیح قانون و ثبات سیاسی	اجرای صحیح قانون در جامعه از رهگذر کاهش تبعیض موجبات ثبات سیاسی در کشور را به دنبال خواهد داشت.
هانتینگتون، ساموئل	۱۳۷۰	سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی	جامع سیاسی در مواجهه با نوسازی نهادهای کهن خود ممکن است دو واکنش متفاوت نشان دهد؛ ۱ - جامعه سیاسی نمی‌تواند خود را با نوسازی تطبیق دهد و موجب بی‌ثباتی سیاسی و نابسامانی می‌شود. ۲ - جامعه سیاسی توانایی تطبیق‌پذیری با شرایط جدید را دارد و سامان سیاسی همچنان برقرار است.
ساندرز، دیوید	۱۳۸۰	الگوهای بی‌ثباتی سیاسی	تأثیر متغیرهای گوناگون بر بی‌ثباتی سیاسی در جوامع مختلف و ادوار تاریخی، متفاوت و گاه متباین است. بر این اساس ارائه یک الگوی فراگیر بی‌ثباتی برای همه جوامع در تمام ادوار تاریخی کاملاً گمراه‌کننده است.

بروکر، پل	۱۳۸۴	رژیم‌های غیر دموکراتیک	کتاب حاضر ضمن ارائه مبنایی جامع و گسترده برای مقایسه رژیم‌های غیر دموکراتیک و رژیم‌های دموکراتیک به تشریح نظریه‌ها و تحلیل‌های پیشین در خصوص رژیم‌های غیر دموکراتیک می‌پردازد.
نوروزی، نور محمد و دیگران	۱۳۸۲	چالش‌های مشروعیت و بازسازی نظم سیاسی در خاورمیانه	از آنجاکه بیشتر دولت‌های خاورمیانه با چالش مشروعیت مواجه هستند، به نظر می‌رسد که نظم سیاسی منطقه نیازمند اندیشه‌ها و فرهنگ بومی مبتنی بر دین مردم، تعامل آزاد (به‌دور از نفوذ خارجی) مردم، گروه‌ها و حکومت‌هایی است که صرفاً به منافع سیاسی - اقتصادی ملت خود بیندیشند.
خواجه سروی، غلامرضا	۱۳۸۱	رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در صدر مشروطیت	رقابت سیاسی در دوره مشروطه نسبتی معکوس با ثبات سیاسی داشته است و سبب تضعیف ثبات سیاسی شده است.
اخوان کاظمی، بهرام	۱۳۷۸	احزاب، ثبات سیاسی و امنیت	احزاب در دموکراسی‌های نهادینه‌شده می‌توانند نقش مؤثری بر ثبات سیاسی داشته باشند.

منبع (یافته‌های پژوهش)

۲. آثاری که در رابطه با دموکراسی سیاسی تألیف شده‌اند؛

جدول شماره (۲): خلاصه آثار چاپ‌شده مرتبط با موضوع مورد بررسی

نویسندگان	سال انتشار	عنوان	نتیجه
کریسبرگ، لوئیس و دایتون نا، بروس و دبلیو	۱۳۹۷	از خشونت تا دموکراسی	منازعه یا راهگشا است یا ویرانگر؛ بنابراین تا زمانی که طرف‌های منازعه با یکدیگر همکاری نکنند، شاهد خاتمه سازنده منازعه نخواهیم بود. طرف‌های منازعه برای پایان بخشیدن به اختلافات خود باید بر نیازهای اساسی‌شان تأکید کنند نه بر موقعیت‌های خویش.

تجربه تاریخی حکومت استبدادی باعث شد گذر به دموکراسی و تثبیت آن با مشکل جدی مواجه شود و به تبع آن دموکراسی با ناامنی، بی-مسئولیتی، آشوب و هرج و مرج شناسایی می‌شد.	دموکراسی، دیکتاتوری، مسئولیت ملت	۱۳۷۲	همایون کاتوزیان، محمدعلی
برای استقرار و تثبیت دموکراسی حداقلی از توسعه ضرورت دارد، برای توسعه نیز انبساط سیاسی لازم است. چراکه توسعه به نهادهای قانونی، مکانیسم‌های شفاف و پاسخ‌گویی سیاسی نیاز دارد که دموکراسی سیاسی را ضروری می‌سازد.	دو قرن چالش توسعه و دموکراسی در ایران	۱۳۸۰	فراستخواه، مقصود
در این مقاله، ضمن برشمردن عوامل تأثیرگذار بر وضعیت گذار به این موضوع پردازد که چه عواملی باعث آن می‌شود که وضعیت گذار به دموکراسی ختم شود. از این رو، در ارتباط با وضعیت گذار و دموکراسی، احتمال پیدایش یک رژیم دموکراتیک در دوره‌های گذار را ممکن می‌دانند.	گذار بر دموکراسی از چشم-انداز بسیج سیاسی	۱۳۸۵	بشیریه، حسین
یافته‌های پژوهش در این مقاله نشان می‌دهد که بین توسعه و دموکراسی نمی‌توان رابطه علی قائل شد؛ بدین معنی که این رابطه بستگی به برداشت ما از توسعه دارد. اگر توسعه را به معنای خاص آن یعنی توسعه انسانی در نظر بگیریم، با دموکراسی رابطه پایداری دارد.	توسعه و دموکراسی	۱۳۸۲	موسوی، وحید
به‌صرف یک عقیده یا خواست اجتماعی نمی‌توان به دموکراسی دست یافت؛ از طرفی هم گریزی از دموکراسی نیست. بلکه دموکراسی ریشه اقتصادی و اجتماعی دارد. عوامل تقویت‌کننده یا تضعیف‌کننده اجتماعی و اقتصادی هستند که دموکراسی را تسهیل یا مانع از آن می‌شوند.	متغیرهای مؤثر بر رشد دموکراسی	۱۳۸۲	پاک‌نیا، محبوبه
استقرار دموکراسی و اجرای آن در جامعه ایرانی به‌عنوان یک جامعه در حال گذار با مشکلات و موانعی مواجه است که باید پیش‌نیازهای آن تولید شود تا آن‌وقت بتواند به‌سلامت از دموکراسی سیاسی و توسعه سیاسی عبور کند	فکر دموکراسی سیاسی	۱۳۸۷	قراگزلو، محمد

نویسنده دو جریان دموکراسی خواهی را شناسایی می‌کند؛ دسته اول کسانی هستند که درصد آشتی دموکراسی و اسلام‌اند و دسته دوم کسانی‌اند که از طریق دموکراسی درصد تغییر قانون اساسی هستند.	بحث دموکراسی در ایران	۱۳۸۳	قیصری، علی
--	-----------------------	------	------------

منبع (یافته‌های پژوهش)

با توجه به پیشینه‌ی تحقیق، درجه اهمیت «ثبات سیاسی» برای ما روشن و مشخص گردیده است؛ بالین‌حال، به نظر می‌رسد علا رغم درجه اهمیت بالای «ثبات سیاسی» پژوهش‌های بسیار اندک و پراکنده‌ای در این زمینه انجام شده است؛ و هیچ پژوهشی دیده نشده که به‌طور مستقل به رابطه «پارادوکس سامان سیاسی و دموکراسی سیاسی در دوره دوم پهلوی» پرداخته باشد. از این جهت، پژوهش حاضر ضمن ضرورت، در نوع خود بدیع و نوآور محسوب می‌شود.

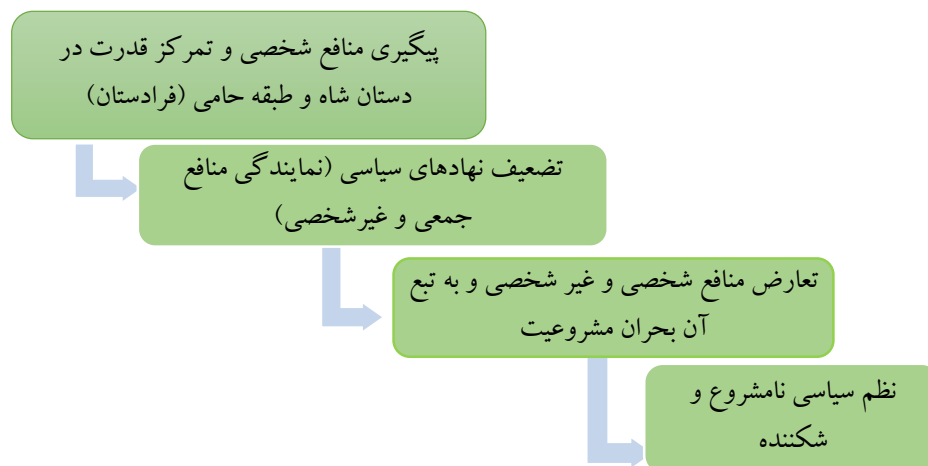
روش تحقیق پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق، کیفی و با رویکرد نهادگرایی تاریخی بررسی شده و داده‌ها از طریق روش کتابخانه‌ای - اسنادی گردآوری و تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از چهارچوب نظری تامس نیگل تحت عنوان «تعارض منافع شخصی با منافع غیرشخصی» در سطح سیاسی انجام شده است.

پارادوکس سامان سیاسی و دموکراسی سیاسی در رژیم پهلوی دوم

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، رژیم پهلوی با استفاده از گسترش دستگاه خشونت به همراه حفظ نمادین و ویترونی نهادهای سیاسی نظیر قانون اساسی، مجلس و احزاب درصد ایجاد نظم به‌ظاهر مشروع موردپذیرش عموم مردم برآمد؛ اما در ماهیت و واقعیت امر شاه که معادل دولت نیز به کار می‌رفت با بهره‌گیری از نیروی پلیس و سرکوب نیروهای اجتماعی و درگرو گرفتن نهادهای سیاسی و تهی کردن محتوای درونی نهادهای دموکراتیک، در راستای تقویت موضع شخصی خود عمل می‌کرد و این امر منجر به تمرکز روزافزون قدرت شاه و به تبع آن تضعیف نهادهای سیاسی دموکراتیک شد. بدین ترتیب، روابط نابرابر قدرت میان دولت (شاه) و جامعه در یک رابطه پارادوکسی قرار می‌گرفت و منافع شخصی شاه به بهای تضعیف نهادهای جمعی و دموکراتیک تقویت می‌شد و نهادهای سیاسی که منافع جمعی و غیرشخصی جامعه را نمایندگی می‌کرد، کارایی خود را از دست می‌داد. درواقع، تعارض میان منافع

شخصی شاه و نهادهای سیاسی به‌عنوان نماد و نماینده منافع غیرشخصی و جمعی زمینه‌ساز بحران مشروعیت و بنای نظم سیاسی نامشروع و شکننده در دوران پهلوی دوم شد.



شکل (۴): نظم سیاسی نامشروع و شکننده رژیم پهلوی دوم (یافته‌های پژوهش)

۱- کارکرد متناقض قانون اساسی از حل منازعه به تولید منازعه

قانون اساسی بنیادی‌ترین نهاد سیاسی برای تنظیم رابطه دولت و ملت است (Finer, 1932: 181). قانون اساسی میثاقی است که از طریق آن حق اعمال حاکمیت از طرف مردم به دولت واگذار می‌شود و نظم سیاسی ایجادشده از طرف دولت زمانی مشروع است که در چهارچوب قانون اساسی اعمال شده باشد. از این رو، قانون اساسی ارتباط مداوم دولت و ملت را بر مبنای کارایی، پاسخگویی و حقوق شهروندی حفظ می‌کند (Oliver, 1991: 202). سلطنت محمدرضا پهلوی نیز در چهارچوب قانون اساسی و متمم آن مشروعیت و رسمیت یافت. با این حال، محمدرضا پهلوی محدودیت‌های قانون اساسی را مانع جدی برای اوامر ملوکانه خود می‌دید و بدین جهت، درصدد برآمد تا از قانون اساسی به‌عنوان ابزاری در راستای تحکیم جایگاه و منافع شخصی خود استفاده نماید.

بر طبق قانون اساسی و متمم آن شاه قانونا باید سلطنت می‌کرد نه حکومت؛ ولی برخلاف انتظار و در تضاد با منافع جمعی و غیرشخصی تغییرات به نحوی انجام می‌شد که به تدریج از قدرت مردم کاسته و بر نفوذ شاه افزوده می‌شد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۲۰۳). در دی‌ماه سال ۱۳۲۷ وزارت خارجه آمریکا این شایعه را شنید که شاه مترصد فرصتی است تا موضوع اصلاح قانون اساسی را مطرح کند و این فرصت در ۱۵

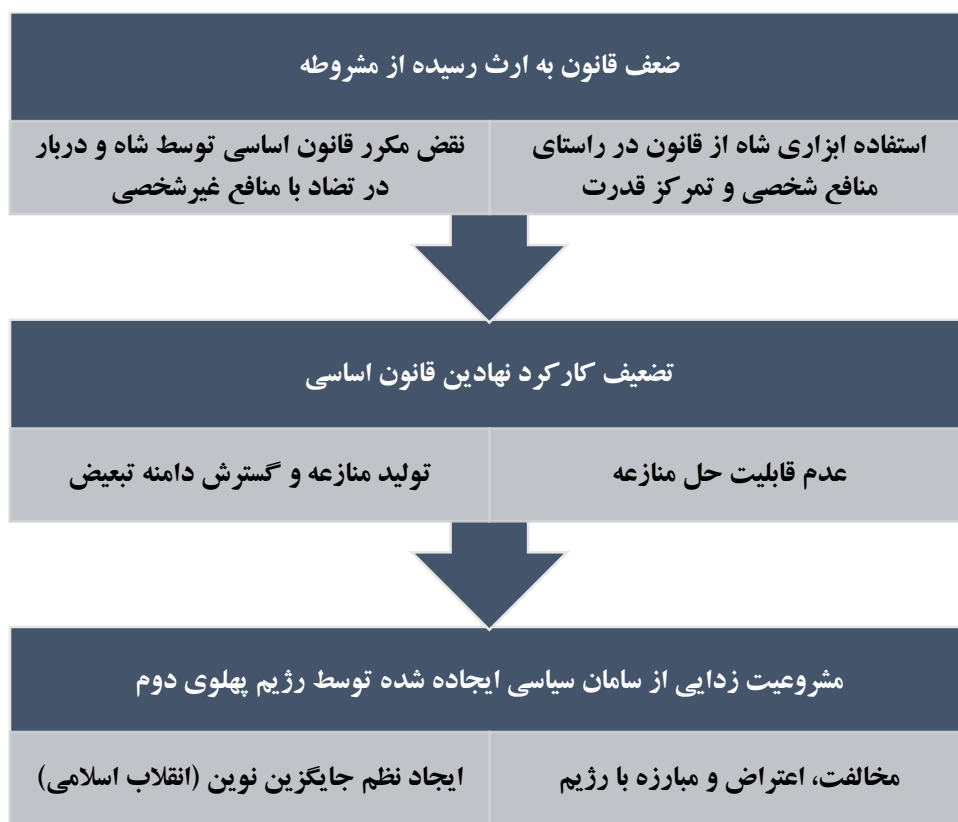
بهمن همان سال در هنگام بازدید شاه از دانشگاه تهران دست داد؛ شاه مورد هدف گلوله توسط عکاس جوانی قرار گرفت (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۲۵). ترور ناموفق شاه بهانه‌ای شد تا شاه افزایش اختیارات خود را مطابق قانون اساسی از نمایندگان درخواست نماید. بدین منظور، در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان تشکیل و اصل ۴۸ قانون اساسی به نفع قدرت شخصی شاه و در تعارض با منافع جمعی تغییر یافت؛ به موجب آن حق و امتیاز انحلال مجلسین سنا و شورای ملی هر دو در آن واحد و هر یک به طور جداگانه به شخص محمدرضا پهلوی واگذار شد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۲۰۴).

درواقع یکی از تعارضات و نقاط ضعف قانون اساسی به ارث رسیده از مشروطه که باعث می‌شد شاه از آن به‌عنوان ابزاری در راستای منافع شخصی خود استفاده نماید، این بود که قانون اساسی هیچ نهاد یا شخصی را برای تفسیر قانون مشخص نکرده بود. به طور مثال اصول ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی که بر استقلال قضات تأکید داشت، پس از کودتای ۲۸ مرداد در دو نوبت در ۴ آذر ۱۳۳۳ و ۱۴ اسفند ۱۳۳۳ مورد تفسیر و تعدیل قرار گرفت و از این طریق استقلال قوه قضاییه و قضات زیر سؤال رفت (صادقی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۴ - ۱۵). بدین ترتیب، قوه قضاییه به‌عنوان ابزاری در دستان شاه و اغمارش قرار می‌گرفت و کارکرد نهادی خود یعنی قابلیت حل منازعه را از دست داده بود؛ شخصی کردن نهاد عمومی (نماد منافع جمعی) نه تنها در یک وضعیت تعارض گونه از منازعه تولید منازعه می‌کرد بلکه خود عاملی برای احساس تبعیض بیشتر و مشروعیت‌زدایی از نظم سیاسی موجود شد.

نقض مکرر قانون اساسی توسط شخص شاه نظیر نادیده گرفتن آزادی‌های مدنی، تعیین وزراء، دخالت در مجلس، تفسیر و تعدیل قانون اساسی در راستای منافع شخصی شاه و در تعارض با منافع غیرشخصی و جمعی مردم و... به دامنه نارضایتی‌ها افزود و در سایه نبود نهادهای سیاسی کارآمد و مستقل که منافع جمعی و غیرشخصی را تضمین نماید، نظم سیاسی موجود در تعارض با دموکراسی قرار می‌گرفت و بدین جهت، نظم سیاسی رژیم پهلوی دوم نامشروع جلوه می‌کرد.

امام خمینی (ره) به‌عنوان یکی از شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار در جامعه در واکنش به نقض مکرر قانون اساسی توسط شخص شاه و حامیانش نظیر اصلاحات انجام‌گرفته در قانون انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، طرح برگزاری اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، اقدامات سرکوب‌گرایانه رژیم شاه، احزاب خودساخته و حکومتی شاه و دخالت شاه و دربار در انتخابات و... با استناد به قانون اساسی و متمم آن مخالفت خود را ابراز داشته‌اند (امام خمینی، ج ۱، ۱۳۸۵: ۷۸ - ۲۰۰). بدین جهت، تعارض منافع شخصی

شاه با منافع غیرشخصی و نقض مکرر قانون اساسی باعث مشروعیت زدایی از رژیم پهلوی دوم شد. امام خمینی (ره) که در ابتدا درصدد بود در چهارچوب نظامی نهادین نظیر قانون اساسی و به استناد به آن به مبارزه و مخالفت با سیاست‌های شخصی نگر و استبدادی شاه برآید؛ وقتی که نهادهای سیاسی را صرفاً ابزاری نمایشی در دست شاه و دربار می‌دید که به‌جای حل منازعه خود عاملی برای تولید منازعه بودند، پروژه جایگزینی نظامی نوین را چاره‌اندیشید.



شکل (۵): کارکرد متناقض قانون اساسی از حل منازعه به تولید منازعه (یافته‌های پژوهش)

۲ - کارکرد متعارض مجلس در دوره پهلوی دوم

مجلس کارآمد و مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود از طریق انتخابات، در صورت اجرای صحیح، درست و قانونی آن، بهترین روش و کارآمدترین ضامن ثبات سیاسی جامعه خواهد بود (ازغندی،

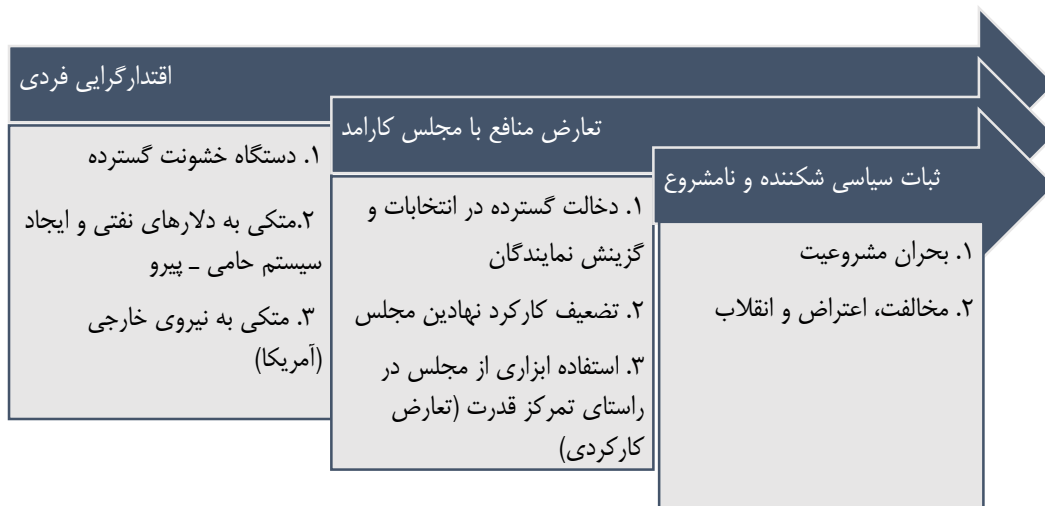
۱۳۸۳: ۲۰۶). در دوره پهلوی دوم، گرچه نخستین مجلس (مجلس چهاردهم) نشان از پراکندگی قدرت و دموکراسی داشت و ترکیب کرسی‌های مجلس متشکل از ۵۹ درصد زمین‌داران، ۲۷ درصد بوروکراسی بالادست و مالکان، ۱۱ درصد بازاریان، ۲ درصد علماء و ۱ درصد طبقات پایین‌دست جامعه بود؛ اما گروه‌های قوی و مجلس قوی خوشایند شاه نبود و کوشید با سازمان‌دهی دوباره ارتش، موقعیت خود را تحکیم بخشد (بشیریه، ۱۳۹۸: ۴۲ - ۴۳).

تمایز اختیارات میان شاه و مجلس، قوه مجریه و قضاییه در دهه ۴۰ و ۵۰ دچار ابهام شده بود؛ سلطنت شاه با تکیه بر دلارهای نفتی و دستگاه خشونت تنها نهادی بود که همه قدرت‌ها حول آن می‌چرخید. بدون آنکه کنترل قانونی وجود داشته باشد، تصمیمات مهم با فرمان محمدرضا پهلوی ابلاغ می‌شد و در عمده سیاست‌گذاری‌ها شاه نقش محوری و اصلی را ایفا می‌نمود. در واقع، مجلس و دیگر نهادهای مشارکت سیاسی نقش ویتروینی و نمایشی پیدا کرده بودند. گزینش وزیر و وزیران توسط شخص شاه به بهای نادیده گرفتن مشارکت نهادین انجام می‌گرفت (مرادی جو، ۱۳۸۸: ۱۱۷). بدین جهت، با رشد سیستم اقتدارگرایی فردی شاه، تمایل به ثبات سیاسی مبتنی بر اراده‌گرایی فردی عملی شد و در مقابل ثبات سیاسی نهادین و مبتنی بر مشارکت‌گرایی تضعیف گردید. بدین گونه تضاد منافع شخصی شاه با منافع جمعی و سایر گروه‌های قوی در مجلس، سبب شد شاه برای تقویت موضع خود در مقابل نهادهای سیاسی نظیر مجلس به قدرت خارجی (آمریکا)، دلارهای نفتی و دستگاه خشونت (ارتش و ساواک) تکیه کند. بر این مبنای دولت در پهلوی دوم شکننده و نظم سیاسی آن فاقد مشروعیت لازم بود.

در ۹ شهریور که منوچهر اقبال استعفا داد و شریف امامی نخست‌وزیر شد، نمایندگان مجلس وقت به سبب آنکه مورد وثوق و اعتماد شاه نبودند و منافع و دیدگاه‌های آن‌ها با نظرات او در تضاد بود، دولت شریف امامی از نمایندگان خواست استعفا دهند تا نمایندگانی موافق با منویات محمدرضا پهلوی وارد مجلس شوند (سریع القلم، ۱۳۹۷: ۱۹۰). خصلت وابسته، نمایشی و ناکارآمدی نهادی مجلس در انتخابات دوره ۲۰ که با تشکیل دو حزب اکثریت به رهبری منوچهر اقبال (چاکر جان‌نثار) و حزب اقلیت به رهبری اسدالله علم (غلام‌خانه‌زاد) با حذف رقبا دخالت گسترده‌ای در انتخابات انجام دادند و بر مجلس سیطره یافتند، به‌خوبی نمایان است؛ به‌گونه‌ای که نتایج این انتخابات مورد اعتراض واقع شد و چند ماه بعد محمدرضا پهلوی به‌ناچار به نادرستی آن اعتراف و دستور متوقف کردن آن را صادر نمود (فوران، ۱۳۹۲: ۴۶۲).

در انتخابات دوره ۲۱ و ۲۲ هنگامی که اسدالله علم به وزارت دربار منصوب شد؛ با توجه به رابطه صمیمانه و نزدیکی که با شاه داشت، دخالت گسترده‌ای در انتخاب داشته‌اند. در این دوره فقط کسانی می‌توانستند به‌عنوان نماینده در مجلس شورای ملی و مجلس سنا از صندوق رأی بیرون بیایند که در درجه اول در

سرسپردگی‌شان نسبت به شاه تردیدی وجود نداشت (مرادی جو، ۱۳۸۸: ۲۳۳). از این رو، مجلس به‌عنوان اساسی‌ترین رکن دموکراسی که از طریق انتخابات می‌توانست منافع غیرشخصی و عمومی را نمایندگی کند به ابزاری در دست شاه تبدیل شد و ماهیت دموکراتیک و قابلیت کارکردی نهادی خود را از دست داد تا در تضاد با منافع جمعی در راستای منافع شخصی شاه، دربار و فرادستان عمل نماید. بدین‌سان، ثبات سیاسی در پهلوی دوم نتیجه نهادسازی، آزادی بیان، رقابت سیاسی و در یک‌کلام مبتنی بر نظم مشروع نهادین و مشارکت‌گرایی نبود بلکه نتیجه اقتدارگرایی شخصی و به‌تبع آن حذف رقبا و انحصار قدرت در تضاد با پراکندگی قدرت و منافع غیرشخصی و جمعی بود (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۷۹).



شکل (۶): تعارض کارکردی مجلس و ثبات سیاسی نامشروع (یافته‌های پژوهش)

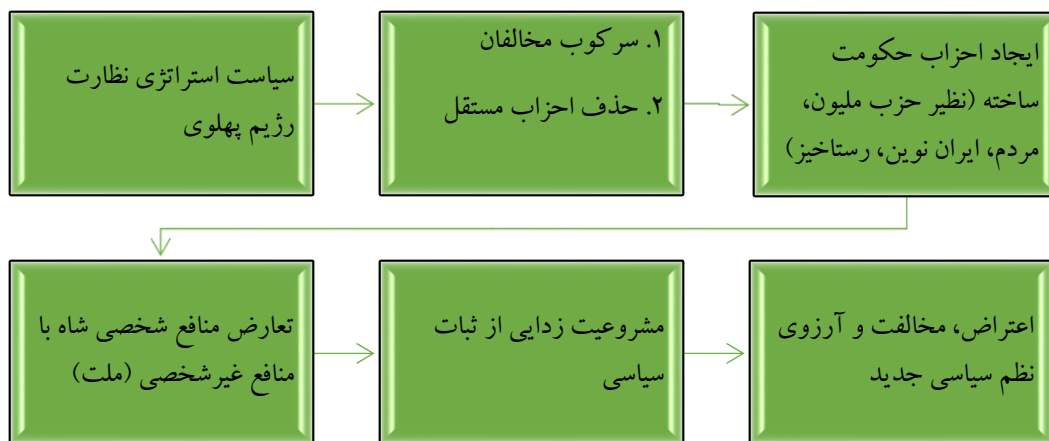
۳- احزاب حکومت ساخته با کارکرد ناسازگار

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مثابه پرده‌ای آهنین بر حیات سیاسی ایران سایه انداخت؛ رهبران نیروها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی مخالف را از پیروانشان، مبارزان و معترضان را از توده مردم، احزاب سیاسی را از خاستگاه و پایگاه اجتماعی‌شان جدا ساخت. شاه این آرامش ناشی از حذف نیروهای مخالف نظیر حزب توده، جبهه ملی و... را مشروعیت رژیم خود تعبیر می‌کرد و مخالفان آن را آرامش پیش از طوفان می‌دانستند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۱۲). بدین ترتیب، شاه در ادامه سیاست‌های شخصی‌محورانه خود در تقابل با یکی دیگر از نهادهای سیاسی نظیر احزاب که منافع جمعی را رهبری می‌کردند، سیاست سرکوب و تمرکز قدرت را در پیش گرفتند و تعارض منافع شخصی شاه با منافع جمعی این بار در یکی دیگر از اصول دموکراسی یعنی احزاب خود را نمایان ساخت.

در ارتباط با رقابت‌های حزبی که از عوامل اساسی حفظ و تحکیم دموکراسی و حاکمیت قانون است، مشکلات زیادی وجود داشته است؛ نظام سیاسی اجازه رقابت‌های قانونی و آزاد حزبی را نمی‌داد و همواره از طریق تقلب و اعمال نفوذ در انتخابات، ایجاد ناامنی و ایجاد احزاب حکومت ساخته از طرفی باعث جدا کردن تشکل‌های سیاسی و رهبرانشان از مردم و از سوی دیگر مانعی جدی برای تداوم و تثبیت جایگاه و فعالیت‌های احزاب می‌شد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۳۱۷). درواقع، محمدرضا پهلوی نظام حزبی نهادینه‌شده و کارآمد را در تعارض با منافع شخصی خود می‌دید؛ به همین سبب درصد بود با اتخاذ «استراتژی نظارت» شدیداً نهادها و سازمان‌های رسمی که پتانسیل پراکندگی قدرت را داشتند، تحت کنترل خود درآورده و از فعالیت‌های غیررسمی منتقدان و مخالفان جلوگیری نماید.

رژیم پهلوی دوم، در ادامه «سیاست استراتژی نظارت» با ایجاد احزاب از بالا به پایین و برای دموکراتیک نشان دادن چهره‌ای حکومت خود، به ایجاد دو حزب سیاسی ملیون و مردم اقدام نمود. باین‌حال، با همه تبلیغات و انتشاراتی که برای جذب مردم به این دو حزب انجام شد، مردم جذب این دو حزب نشدند؛ چراکه احزاب حکومت‌محور پهلوی دوم، عملاً در مقابل منافع ملت قرار گرفته بودند و هر دو در جهت اعمال سیاست بیگانه و بلندگوی سخنان بی‌محتوای شاه و مسابقه‌ای در ستایش و تمجید از اعمال شاه داشتند (مدنی، ۱۳۶۲: ۲۲۵). ایجاد حزب ایران نوین در رقابت با حزب مردم نیز نتوانست برای ملت جاذبه‌ای ایجاد کند و تنفر مردم به صحنه‌سازی و احزاب فرمایشی و سیاست‌های شخصی نگر رژیم پهلوی دوم، روزبه‌روز بیشتر می‌شد و بدین گونه تعارض منافع شخصی شاه با منافع ملت، مشروعیت نظم سیاسی موجود را نشانه می‌رفت.

روبنای دموکراسی، آزادی‌خواهی، مشروطه‌خواهی و پایبندی به قانون اساسی سرانجام در سال ۱۳۵۳ با منحل کردن دو حزب موجود و ایجاد نظام تک‌حزبی به‌طور کامل کنار گذاشته شد و «حزب رستاخیز ملت ایران» با رهبری نخست‌وزیر امیرعباس هویدا تشکیل گردید (فوران، ۱۳۹۲: ۴۶۹). تشکیل حزب رستاخیز میدانگاه تعارض میان منافع شخصی و منافع غیرشخصی بود؛ به‌گونه‌ای که حزب رستاخیز رژیم دیکتاتوری پهلوی دوم را به‌صورت یک دولت تک‌حزبی توتالیتر مآب درآورد. درواقع، رژیم پهلوی از طریق حزب رستاخیز و عضویت اجباری، به دنبال سیطره بر طبقه متوسط، حذف روحانیون از قدرت با حمله به تشکیلات مذهبی (حزب شاه را رهبر سیاسی و معنوی مردم اعلام کرد)، منع زنان از پوشیدن چادر در محیط دانشگاهی و شعار هرکسی با ما نیست علیه ماست، عملاً در تعارض با منافع گروه‌های مختلف قرار می‌گرفت (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۰۶ - ۴۰۸). ازاین‌رو، با مخالفت وسیع مردم روبه‌رو شد و حزب رستاخیز به‌جای ثبات سیاسی، کل رژیم را تضعیف کرد.



شکل (۷): اقتدارگرایی، کارکرد ناسازگار احزاب و ثبات سیاسی نامشروع (یافته‌های پژوهش)

۴ - منابع هویتی دوگانه و سیاست متعارض نهادی محمدرضا پهلوی

محمدرضا پهلوی اساسی‌ترین منابع هویتی خود را در وهله اول از پدر قلدرمآب و با روحیات استبدادی و اقتدارگرایی می‌گرفت و بدین سبب بافتخار در کتاب «مأموریت برای وطنم» پدر خود را در کلمات پرهیبتی نظیر قدرتمند، با قاطعیت، مرد عمل، خشن و بلندقامت توصیف می‌کند (پهلوی، ۱۳۴۶: ۱۲۰). در جای دیگر می‌نویسد که تعجب‌آور نیست که بسیاری از مردم نمی‌توانستند مستقیم در چشمان او نگاه کنند؛ چراکه چشمان نافذ او می‌توانست یک مرد نیرومند را از درون به لرزه درآورد (زونیس، ۱۳۷۰: ۵۶). بدین‌سان، روحیه عظمت‌طلبی خودپسندانه، خودمحوری و استبداد رأی محمدرضا پهلوی که بخشی از شخصیت هویتی وی را شکل می‌داد، تأثیری بود که از پدر قلدر مآبش نشأت می‌گرفت که به تندخویی، بی‌رحمی، فقدان شکیبایی در مقابل به چالش کشیدن اقتدارش شهرت داشت.

از طرفی دیگر مادر و دو خواهرش منشأ تربیت محمدرضا پهلوی بودند و بدین‌گونه در میان جامعه زنان احساس امنیت بیشتری داشت (زونیس، ۱۳۷۰: ۶۸ - ۷۰). این ویژگی خصلت وابستگی را در منابع هویتی محمدرضا پهلوی تقویت می‌کرد. ترس از پدر و افتخار به روحیه قلدرمآبانه آن، ارتباط وسیع با دنیای ظریف زنانه و روحیه مردد و شکننده آن همراه با تجربه زیسته شاه در جامعه دموکراتیک غربی که تصمیمات بر مبنای مشارکت‌گرایی اتخاذ و اجرایی می‌شد؛ تعارض شخصیتی و هویتی دوگانه‌ای در محمدرضا پهلوی ایجاد کرد که از طرفی به ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک تظاهر و از طرفی دیگر از این نهادهای سیاسی، در یک وضعیت پارادوکسی در راستای منافع شخصی و تمرکز قدرت استفاده می‌نمود. بنابراین، تعارض منابع هویتی در کیش شخصیتی محمدرضا پهلوی در ایجاد و پیگیری سیاست متعارض رژیم پهلوی دوم، میان منافع شخصی شاه با منافع جمعی - قانونی بی‌تأثیر نبود.



شکل (۸): تعارض منابع هویتی محمدرضا پهلوی و اعمال سیاست متعارض (یافته‌های پژوهش)

نتیجه‌گیری

صورت‌بندی روابط نابرابر قدرت در رژیم پهلوی دوم، از سال ۱۳۳۲ به بعد ماهیت دوگانه و متناقضی به خود گرفت؛ به‌گونه‌ای که رژیم وقت، ثبات سیاسی را در یک رابطه منفی و پارادوکسی با نهادهای دموکراسی پیگیری می‌کرد. محمدرضا پهلوی که طبق قانون اساسی باید سلطنت می‌کرد نه حکومت؛ قانون اساسی، نهاد مجلس و احزاب را در تعارض با منافع شخصی و هویتی خود می‌دید. بدین ترتیب،

تعارض میان منافع شخصی (منافع شخصی شاه) و منافع غیرشخصی (نهادهای سیاسی جمعی - عقلانی) اساسی‌ترین عاملی بود که سبب شد مناسبات قدرت در دوره دوم پهلوی به سمت قدرت نامشروع میل کند.

بدین ترتیب، به تناسبی که محمدرضا پهلوی قانون اساسی را نقض، در انتخابات دخالت و نمایندگان مجلس را گزینش، احزاب مستقل را حذف و به ایجاد احزاب حکومت‌محور دست می‌زد و سودای تجدید حکومت دیکتاتورمنش و اقتدارگرایی پدرش را در سر می‌پروراند، ضرورت وجودی ثبات سیاسی رژیم دچار تردید و کوشش برای تأسیس نظم سیاسی جدید (انقلاب) آغاز شد. این در حالی است که مهم‌ترین کارکرد نهادهای سیاسی دموکراتیک مشروعیت بخشیدن به روابط و مناسبات نابرابر قدرت و به تبع آن مشروعیت بخشی به آن نظام سیاسی است. بنابراین، تعارض میان منافع شخصی شاه با منافع غیرشخصی در یک رابطه پارادوکسی نهادهای سیاسی را دچار تعارض کردی کرده و نهادهای سیاسی به جای برقراری تعادل و توازن میان منافع شخصی و غیرشخصی به ابزاری در راستای تمرکز قدرت و اقتدارگرایی رژیم پهلوی تبدیل شدند.

بر این مبنای رژیم پهلوی دوم، بیش از آنکه منابع مشروعیت خود را از نهادهای قانونی و جمعی (چشم‌انداز غیرشخصی و مشروعیت وبری از نوع قانونی و عقلانی آن) بگیرد، مستظهر به دستگاه خشونت، وابستگی به بازیگران خارجی و سیستم حامی - پیرو بود؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را در قالب مفهومی «دولت شکننده‌ای» تعریف و تحلیل نمود که هم محصول تعارض منافع موردنظر تامس نیگل و هم تشدیدکننده تعارض بین منافع شخصی و منافع جمعی در سطح سیاسی است. دولت شکننده‌ای که در آن ثبات سیاسی شکننده و نظم سیاسی نامشروع و ناپایدار است. از این رو، تعارض میان منافع شخصی حاکم و نهادهای قانونی غیرشخصی از رهگذر افزایش خشونت سیاسی موجب زوال مشروعیت سیاسی به تبع آن پارادوکس سامان سیاسی مشروع و دموکراسی سیاسی در رژیم پهلوی دوم شده است.

References

- Abrahamian, Yervand (2012), Iran between two revolutions, from the Constitution to the Islamic Revolution, Tehran: Markaz Publishing.
- Abdi, Tawhid; Zolfaghari, Hossein (2013), "The relationship between law enforcement and political stability", Journal of Social Science Research, No. 59.

- Ahmadi, Hamid (1997), "Political Stability, Democracy and Civil Society in Heterogeneous Societies (Theory of Democracy Based on Lebanese Consensus and Experience)", *Political Science; Journal of Middle Eastern Studies*, No. 12.
- Akhavan Kazemi, Bahram (1999), "Parties, Political Stability and Security", *Journal of Strategic Studies* No. 4.
- Azghandi, Alireza (2013), *History of Political and Social Developments in Iran, Volume 2 of Politics and Government in Iran 1320-1357*, Tehran: Samat Publishing.
- Bashirieh, Hossein (2006), "Transition to Democracy from the Perspective of Political Mobilization", *Journal of the Faculty of Law and Political Science* No. 71.
- Bashirieh, Hossein (2009), *Government and Revolution in Iran*, Translator: Mahmoud Rafi, Tehran: Maniahnar Publishing.
- Brooke, Lothar et al. (2015), *Fragile Governments: A Sociology of War and Conflict in the Modern World*, translated by Ahmad Rashidi, Tehran: Amirkabir Publications.
- Brooker, Paul (2005), *Non-Democratic Regimes*, translated by Alireza Samiei Esfahani, Tehran: Kavir Publishing.
- Chrisberg, Lewis and Dayton Na, Bruce W (2016), *From Violence to Democracy*, Translator: Asgar Ghahramanpour, Tehran: Joyandeh Publishing.
- Faraskhah, Maghsoud (2001), "Two Centuries Challenge of Development and Democracy in Iran", *Journal of Political-Economic Information*, No. 3.
- Finer, H. (1932), *The Theory Practice of Modern Government* 2 vols, London: Methuen.
- Foran, Jan (1998), *Fragile Resistance: A History of Social Developments in Iran from Safavid to the Post-Revolutionary Years*, Translator; Ahmad Tadayon, Tehran: Rasa Cultural Services.
- Francesco, Ronald E. (2015), *The Pathology of Emerging States*, translated by the Vice Chancellor for Research and Production of Science, Tehran: Faculty of Information Publications.
- Homayoun Katozian, Mohammad Ali (1993), "Democracy, Dictatorship, Responsibility of the Nation", *Journal of Political-Economic Information*, No. 67.
- Huntington, Samuel (1991), "Political order in societies undergoing change", translated by Mohsen Thalasi, Tehran, Alam Publishing.
- Khajeh Sarvi, Gholamreza (2002), "Political Competition and Political Stability at the Top of Constitutionalism", *Journal of Epistemological Studies at Islamic University*, No. 4.
- Madani, Seyed Jalaluddin (1983), *Contemporary Political History of Iran*, Qom: Islamic Publications Office.
- Moradi Joo, Ali Jan (2009), *Groups of Power in the Political Structure of the Second Pahlavi Period*, Tehran Publications: Etedal.
- Mousavi, Vahid (2003), "Development and Democracy", *Journal of Research Index*, No. 25-26.
- Nigel, Thomas (2020), *Bias and Equality*, translated by Javad Heidari, Tehran: Farhang Nashr-e No.

- Nowruzi, Noor Mohammad et al. (2003), *The Challenge of Legitimacy and Reconstruction of Political Order in the Middle East*, Tehran: Noor Institute for Thought-Makers Studies.
- Oliver, D. (1991), *Government in the United Kingdom: The Search for Accountability, Effectiveness and Citizenship*, Milton Keynes: Open University Press.
- Pahlavi, Mohammad Reza (1967), *Mission for My Homeland*, Tehran: Translation and Book Publishing Company.
- Paknia, Mahboubeh (2003), "Variables affecting the growth of democracy", *Journal of Public Law*, No. 10.
- Qaragazloo, Mohammad (2008), *The Thought of Political Democracy*, Tehran: Negah Publications.
- Qaisari, Ali (2004), "The Discussion of Democracy in Iran", *Irannameh Magazine*, No. 84.
- Ruhollah Khomeini (2006), *Sahifa Imam*, Tehran, Imam Khomeini Publishing House.
- Sadeghi et al. (2009), "Analysis of the Challenge of Separation of Powers in the Second Pahlavi Period; Case Study: Interpretation of Article 82 of the Constitutional Amendment ", *Journal of Historical Research*, No. 42.
- Sariol-Qalam, Mahmoud (1999), "Political Development and Political Stability", *Journal of Political and Economic Information*, No. 145-146.
- Sariol-Qalam, Mahmoud (2016), *Iranian Authoritarianism in the Pahlavi Era*, Tehran: Gandhi Publishing.
- Saunders, David (2001), *Patterns of Political Instability*, Tehran, Translation and Publisher: Research Institute for Strategic Studies.
- Zonis, Marvin (1991), *Royal Defeat*, Translator: Abbas Mokhber, Tehran: New Plan Publishing.